

پایانِ دو قرن سکوت

تقدیم به روح جستجوگر عبدالحسین زرین کوب  
(۲۷ اسفند ۱۳۰۱ - ۲۴ شهریور ۱۳۷۸)

---

سرشناسه: حاتمی، امیرحسین  
عنوان و نام پدیدآور: پایان دو قرن سکوت: نخستین پویه‌ها در راه استقلال  
ایران/امیرحسین حاتمی؛ دبیر مجموعه بهزاد کریمی.  
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۷.  
مشخصات ظاهری: ۱۵۲ ص.  
فروست: تاریخ ایران، روایتی دیگر؛ ۳.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۴۲۳-۰  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا  
یادداشت: کتابنامه  
یادداشت: نمایه  
موضوع: ایران - تاریخ - طاهریان، ۲۰۵-۲۵۹ق.  
موضوع: Iran -- History -- Tahirids, 821-873  
شناسه افزوده: کریمی، بهزاد، ۱۳۵۸ -  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ پ ۲ ج ۶۰/DSR  
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۴۵۱  
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۱۹۹۰۷۸

---



# پایانِ دو قرن سکوت

نخستین پویه‌ها در راه استقلال ایران

امیرحسین حاتمی

---

دبیر مجموعه: بهزاد کریمی

---





### انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۶۶ ۴۰ ۸۶ ۴۰

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات ققنوس

\* \* \*

امیرحسین حاتمی

پایان دو قرن سکوت

نخستین پویه‌ها در راه استقلال ایران

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۷

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۰ - ۴۲۳ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISSN: 978-600-278-423-0

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

Printed in Iran

۱۵۰۰۰ تومان

## فهرست

۶	رویدادهای مهم در پایانِ دو قرن سکوت
۹	سخن دبیر مجموعه
۱۱	پیشگفتار
۱۷	۱. اسلام در ایران
۳۱	۲. سرزمین نور و طلوع
۴۱	۳. پیشگام استقلال ایران
۸۳	۴. رسم‌های نیکو
۱۱۳	۵. امیرانِ خفته
۱۲۷	۶. شهریار ایرانی، فرهنگ ایرانی
۱۳۹	نگاه آخر
۱۴۵	منابع
۱۴۸	نمایه

## رویدادهای مهم در پایان دو قرن سکوت

ق. ۱۵ هـ

شوال ۱۵ هـ ق.  
نبرد قادسیه.

ربیع الاول ۲۱ هـ ق.  
نبرد نهاوند.

جمادی الاولى ۱۳۲ هـ ق.  
انقراض دولت اموی به دست ابومسلم خراسانی.

شعبان ۱۳۷ هـ ق.  
قتل ابومسلم.

ذوالحجّة ۱۸۶ هـ ق.  
تصمیم هارون الرشید مبنی بر تعیین تکلیف مسئله ولایتعهدی.

۱۹۱ هـ ق.  
برکناری علی بن عیسی بن ماهان از امارت خراسان.

شعبان ۱۹۲ هـ ق.  
آغاز سفر هارون به خراسان.

۱۹۴ هـ ق.  
برکناری مأمون از ولایتعهدی امین.

جمادی الآخر ۱۹۵ هـ ق.  
حرکت سپاه امین از بغداد به سمت خراسان.

۱۹۵ هـ ق.  
انتصاب طاهر بن حسین به فرماندهی سپاه مأمون.

ق. ۱۹۵ هـ

شعبان ۱۹۵ هـ ق.  
پیروزی طاهر بر سپاه علی بن عیسی بن ماهان در ری.

محرم ۱۹۸ هـ ق.  
تصرف بغداد و قتل امین به دست طاهر.

۱۹۹ هـ ق.  
عزیمت طاهر به رقه.

رمضان ۲۰۱ هـ ق.  
تعیین امام رضا (ع) به ولایتعهدی مأمون.

صفر ۲۰۳ هـ ق.  
شهادت امام رضا (ع).

صفر ۲۰۴ هـ ق.  
ورود مأمون به بغداد.

صفر ۲۰۴ هـ ق.  
احضار طاهر به بغداد.

ذوالقعدة ۲۰۵ هـ ق.  
بازگشت طاهر به خراسان با فرمان حکومت.

۲۰۷ هـ ق.  
اعلام استقلال طاهر از خلافت عباسی.

جمادی الآخر ۲۰۷ هـ ق.  
مرگ نابهنگام طاهر.

ق. ۲۰۷ هـ

۲۰۷ هـ ق.  
انتخاب طلحه بن طاهر به جانشینی طاهر.

ربیع الاول ۲۱۳ هـ ق.  
مرگ طلحه بن طاهر.

۲۱۴ هـ ق.  
انتصاب عبدالله بن طاهر به امارت خراسان.

۲۱۸ هـ ق.  
مرگ مأمون.

۲۱۹ هـ ق.  
شورش محمد بن قاسم علوی.

۲۲۴ هـ ق.  
شورش مازیار بن قارن.

ربیع الآخر ۲۳۰ هـ ق.  
مرگ عبدالله بن طاهر.

۲۳۰ هـ ق.  
جانشینی طاهر بن عبدالله.

ذوالحجّة ۲۳۲ هـ ق.  
به خلافت رسیدن متوکل عباسی.

۲۴۴ هـ ق.  
مرگ ابراهیم بن حصین، والی طاهری سیستان.

محرم ۵۲۴۷ق.

بیعت مردم سیستان با یعقوب لیث صفاری.  
قتل صالح بن نصر به دست یعقوب.

ق.۵۲۵۰

ورود حسن بن زید علوی به طبرستان  
و اخراج حاکم طاهری این منطقه.

رجب ۵۲۴۸ق.

مرگ طاهر بن عبدالله.

شوال ۵۲۵۹ق.

ورود یعقوب بن لیث به نیشابور و  
سرنگونی دولت طاهری.

ق.۵۲۴۸

جانشینی محمد بن طاهر.





## سخن دیبر مجموعه

شاید بتوان «هویت‌یابی» را مهم‌ترین انگیزه برای مطالعه گذشته دانست. آدمیان علاقه‌مندند بدانند در انتهای کدام زنجیره حوادث قرار گرفته‌اند و محصول کدام شرایط تاریخی‌اند. ایران با داشتن تاریخی بلند و پُرفراز و نشیب می‌تواند عناصر تاریخی بسیاری برای «هویت‌سازی» در اختیار ایرانیان قرار دهد. یک بررسی گذرا نشان می‌دهد پاسخ‌های مختلف و متفاوتی به این نیاز داده شده است. این پاسخ‌ها را می‌توان در دوره معاصر در سطوح مختلفی طبقه‌بندی کرد و در پی تحلیل مؤلفه‌های آن‌ها برآمد. بی‌تردید درک تاریخ بدون در نظر داشتن پیش‌فهم‌ها و پیش‌انگاشت‌ها غیرممکن است و از همین رو، در باب واقعه واحد تاریخی می‌توان برحسب عوامل مختلف به شکل‌های متفاوت داوری کرد. برخی در پی اثبات شکوه و عظمت ایران باستان و نفی اسلام و عربیت برآمده‌اند و بعضی دیگر اسلام را بر صدر نشانده‌اند. بسیاری از سودجویان نیز برای انتفاع مالی یا کسب شهرت، دست به کتاب‌سازی یازیده و صحیح و سقیم را در هم آمیخته‌اند.

بررسی اجمالی کلان‌روایت تاریخ‌نگارانه نوین در ایران مؤید سیطره نهاد سیاست بر دیگر اجزای تاریخ ایران است. می‌توان این رویداد معرفت‌شناختی را محصول امری هستی‌شناختی در عرصه تاریخ ایران دانست و آن حاکمیت استبدادی نهاد سیاست و تفوق آن بر دیگر عناصر جامعه ایرانی است. تلاش شرق‌شناسان و ایران‌شناسان خارجی نیز علی‌رغم دستاوردهای کم‌نظیرشان حاوی اشکالاتی است که با توجه به بیگانه بودن آن‌ها با جامعه ایران امری طبیعی به شمار می‌رود، و البته باید در نظر داشت که به هر حال نگاه آن‌ها به تاریخ ایران نگاه ناظر بیرونی است. به هر روی، نتیجه تکرار آشنای سلسله‌ها و شخصیت‌هاست در کتاب‌هایی جسته و گریخته؛ البته نمی‌توان از برخی تلاش‌های ارزشمند و پُراج در حوزه تألیف و ترجمه کتاب‌های تاریخی یاد نکرد، اما بیشتر این آثار

در چارچوب‌های غیرمنعطف آکادمیک و مبتنی بر روش‌شناسی‌های مختلف علمی نگاشته شده‌اند و به لحاظ نشر و روش برای مخاطبان غیرمتخصص چندان جالب توجه نیستند. از همین رو بر آن شدیم، با نگاهی به ناکامی‌ها و کامیابی‌ها در عرصه نگارش و نشر آثار تاریخی برای مخاطبان غیرمتخصص، مجموعه‌ای جدید فراهم آوریم شامل بررسی سیر تحولات تاریخ ایران با نگاهی تازه و با اتکا بر منابع معتبر و روش‌های مقبول در پژوهش‌های تاریخی.

ویژگی اصلی تعریف‌شده برای این مجموعه که «تاریخ ایران، روایتی دیگر» نام گرفته، داشتن نگاهی همه‌جانبه، فرهنگی و انتقادی به رویدادهای تاریخ ایران در عرصه ایران فرهنگی است. ما بر این باوریم خوانش درست تاریخ می‌تواند موجب تحکیم هویت ملی، دوری از تندروی‌های قومیتی و مذهبی و سرانجام احتراز از یکسونگری‌های اسلامی/باستانی شود. به منظور دستیابی به این اهداف، تلاش کرده‌ایم تاریخ را نه به قصد ماندن در گذشته و نه برای تفاخر و تحقیر در حال، بلکه برای ساختن آینده‌ای روشن روایت کنیم.

## پیشگفتار

اگرچه امروزه دولت صفوی به درستی نخستین دولت کاملاً مستقل ایرانی-اسلامی دانسته می‌شود، واقعیت آن است که تشکیل این دولت «ملی» نه به یکباره، بلکه بر بستری از تلاش‌های مستمر و مداوم ایرانیان بلافاصله پس از سقوط دولت ساسانی تا قرن دهم ه.ق صورت گرفت. این تلاش‌ها گاه رنگ سیاسی به خود می‌گرفت و گاه صبغه فرهنگی-اجتماعی. از همان روزهای اول بعد از فتح مداین و اضمحلال دولت دیرینه ساسانی، گروهی از — به تعبیر امروزی — ملی‌گرایان ایرانی در اندیشه احیای شکوه گذشته و بازپس‌گیری تاج و تخت ازدست‌رفته بودند؛ اندیشه‌ای که در عمل در شکل قیام‌ها و عصیان‌های ضداموی و ضدعباسی بروز یافت. این حرکت‌های قهرآمیز در آغاز اغلب به رهبری ایرانیان هنوز مسلمان‌نشده شکل می‌گرفت؛ عصیانگران مشهوری چون سنباد، استادسیس، به‌آفرید، بابک و مازیار و دیگران. اینان کسانی بودند که نه می‌توانستند روند روزافزون و فراگیر اسلامی شدن ایران را بپذیرند، و نه هرگز حاضر به پذیرش سیادت و قیادت سیاسی عربان بر ایرانیان بودند. پس مخالفت و مبارزه‌شان هم ضداسلامی بود و هم ضدعربی. اما از آن رو که اسلامی شدن ایران روندی بازگشت‌ناپذیر می‌نمود و به واقعیتی مسلم تبدیل شده بود، همه این دست شورش‌ها که قریب به اتفاق آن‌ها در دو سده نخست ه.ق یا کمی پس از آن روی داده بود به شکست انجامید و از سوی دستگاه خلافت عربی-اسلامی سرکوب شد و طبیعتاً نتیجه مساعد و مناسبی هم از هیچ یک از آن‌ها حاصل نگردید.

درست از همین منظر است که دو سده نخست ه.ق را ایرانیان در «سکوتی» سیاسی و نه فرهنگی-اجتماعی به سر بردند. شکست‌های متوالی قیام‌های ملی‌گرایانه سیاسی ایرانیان نامسلمان راه را بر حرکت‌های فرهنگی و اجتماعی ایرانیان مسلمان هموار ساخت.

ایرانیان مسلمانی که تقدیر اسلامی شدن ایران را پذیرفته بودند و خود نیز تن به این تقدیر سپرده بودند نه تنها سکوت نکردند، بلکه در بسیاری از عرصه‌های علمی-فرهنگی و معرفتی جهان اسلامی صدایشان رسا و نفوذشان بسیار گسترده بود. بسیاری از چهره‌های درخشان معارف اسلامی از فقه و حدیث و تفسیر گرفته تا کلام و فلسفه، و از ادب و تاریخ گرفته تا طبیعیات و ریاضی و کیمیا و جغرافیا، ایرانیانی مسلمان، فرهیخته و بلندآوازه بودند. بی‌تردید گروه این گروه از ایرانیان به اسلام فرصتی بی‌نظیر برایشان فراهم ساخت تا فرزاندگی و فرهیختگی ایرانی‌شان را جهانی سازند و از این منظر دین اسلام نقشی بسیار سازنده داشت. نقشی که سرانجام فصلی از «خدمات متقابل ایران و اسلام» را در عرصه‌های فرهنگی-اجتماعی و علمی رقم زد.

اما در عرصه سیاسی مشکل همچنان باقی بود. سرزمین بزرگ ایران در جغرافیای پهناور خلافت عربی-اسلامی مستحیل شده بود و دیگر نشانی از آن عظمت و بزرگی باستانی نداشت. به عبارت دقیق‌تر، ایرانیان دیگر شهروند ایران بزرگ تاریخی نبودند، بلکه عضوی بودند از جامعه پهناور اسلامی (از اندلس تا آن سوی ماوراءالنهر) که تحت سیطره خلفای عرب اموی-عباسی اداره می‌شد. این وضعیت باز هم جنبش‌هایی پدید آورد که دیگر ضداسلامی نبود، اما همچنان هدف و مقصودشان جدایی سیاسی-نظامی از دستگاه خلافت عربی-اسلامی بود؛ یعنی استقلال. این استقلال البته معنایی وسیع داشت، هم استقلال سیاسی و نظامی را در بر می‌گرفت هم استقلال فرهنگی (زبان و ادب و هویت ملی). از نظر فرهنگی نهضت شعوبیه بیش از دیگر جنبش‌ها شایان توجه است که گرچه مسلمانانی مؤمن بودند، اما از آن‌جا که بر طبق نص صریح قرآن برتری را نه در خون و نژاد بلکه در تقوی جستجو می‌کردند، با رفتارهای نژادپرستانه خلفای عرب به مخالفت برخاستند و در این میان آنچه بیش از همه چشمگیر بود تلاششان در حفظ هویت ملی و فرهنگی ایرانیان و مقاومت در برابر استحاله آن بود.

اما استقلال در معنای سیاسی داستانی دیگرگونه داشت. پس از شکست‌های مکرر و متوالی عصیان‌های ایرانیان نامسلمان، این‌گونه قیام‌ها (با ماهیتی ضداسلامی) برای همیشه کنار گذاشته شد و راهبردی تازه جایگزین آن گردید. این راهبرد تازه مبتنی بود بر

۱. يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ / حجرات: ۱۳.

همکاری بسیار نزدیک با خلفای عباسی به قصد مشارکت در قدرت سیاسی دستگاه خلافت. نخستین تجربه عملی این راهبرد تازه، مشارکت بسیار مؤثر ابومسلم خراسانی در براندازی خلافت اموی و بنیان‌گذاری خلافت عباسی بود. اگرچه این مشارکت سرانجامی ناخوشایند داشت (قتل ابومسلم)، ایرانیان نشان دادند در آن شرایط زمانی و مکانی بهترین راه را برگزیده‌اند. فصل نخست اثر پیش رو توصیف و توضیحی است از مسیری که ایرانیان برای رسیدن به این نقطه پیموده بودند.

اما در گستره جغرافیایی ایران تاریخی، این خراسان بزرگ بود که پیشگام جنبش‌های استقلال‌طلبانه شده بود. در واقع دوری از مرکز خلافت عباسی آزادی عمل بیشتری در اختیار خراسان و خراسانیان گذاشته بود تا بتوانند این پیشگامی را به دست آورند. خراسان چه به لحاظ نیروی انسانی و چه ابزار و امکانات جغرافیایی و مادی، از بسیاری مناطق دیگر ایران زمین زمینه‌ای مساعدتر و مناسب‌تر داشت. توصیف و توضیح این زمینه‌های مساعد و مناسب در دومین فصل آمده است.

اما خراسان در سال‌های واپسین قرن دوم هجری کانون تحولاتی بود که در پیوند با تحولات سیاسی مرکز خلافت در بغداد، زمینه ظهور و بروز نخستین حرکت جدی استقلال‌طلبانه ایرانی را فراهم آورد. این حرکت را خاندان طاهری و سردودمان آن، طاهر بن حسین، رهبری می‌کرد. در واقع تصمیم هارون الرشید در تقسیم سرزمین‌های تحت سیطره‌اش میان دو فرزندش امین و مأمون و انتخاب مأمون در مقام ولیعهد امین سبب شد مأمون در مرو، مرکز خراسان، اقامت گزیند. رویارویی بعدی امین و مأمون بر سر جانشینی هارون، به نحوی نمادین رویارویی خراسانیان و بغدادیان تلقی شد. درست در همین نقطه است که پذیرش فرماندهی سپاه خراسان از سوی طاهر بن حسین، نخستین گام او در مشارکت مؤثر در ساخت قدرت خلافت عباسی پس از قتل ابومسلم به شمار می‌آید. از این رو، این اقدام او شاید به اقدام ابومسلم می‌مانست، اما مراقب بود به سرانجام او دچار نشود که نشد. در واقع طاهر از زادگاهش پوشنگ به بغداد رفته بود تا تاج و تخت امین را به مأمون واگذارد. اما پس از آن‌که به مقصودش رسید، پیش از آن‌که به سرنوشت ابومسلم گرفتار شود، از بغداد با فرمان حکومت خراسان به مرو بازگشت و پس از چندی در یک روز آدینه «خطبه» استقلالش از دستگاه خلافت عربی-اسلامی را قرائت کرد.

گزارش مبسوط رفتن طاهر از خراسان به بغداد و بازگشتن از بغداد به خراسان در فصل سوم آمده است.

تقدیر نبود طاهر پس از «خطبه» استقلال، پیامد جسارت و تهورش را در اعلام استقلال سیاسی به چشم خود ببیند. طاهریان اندکی بعد با مرگ او وارد دوره پس از طاهر شدند. طلحه پسر طاهر چندان درگیر مشکل بزرگ خوارج شد که ظهور و بروز شایسته‌ای نیافت، و شکوه طاهریان در عصر عبدالله پسر دیگر طاهر رقم خورد. عبدالله سال‌ها قبل همراه طاهر به بغداد رفته بود، اما با او به خراسان بازنگشت و در مقام فرماندهی لایق و کاردان در خدمت مأمون ماند. عبدالله که سال‌های متمادی در شام و مصر تجربه سیاست‌ورزی و حکومتداری اندوخته بود، پس از مرگ برادرش، طلحه، به خراسان آمد و با انتقال مرکز امارت، از مرو به نیشابور، حیاتی تازه به دولت طاهری بخشید و با «رسم‌های نیکو»یی که داشت، یاد و خاطره شهریاران گذشته ایرانی را زنده ساخت. روایت گذار طاهریان از مشکل خوارج در دوره طلحه و شکوه و عظمتشان در دوره عبدالله در فصل چهارم آمده است.

اما دولت طاهری، نظیر بسیاری از دولت‌ها و حکومت‌های دیگر فرازی داشت و فرودی. اگر دوره زمامداری عبدالله اوج قدرت دولت طاهری بود، مرگ او آغازی بود بر فرود و زوال طاهریان. طاهر، پسر و جانشین عبدالله، در دوره امارتش اشتباهاتی به‌ویژه در سیستان و طبرستان مرتکب شد که راه را برای زوال نهایی هموار ساخت. گذشته از این معضلات داخلی، دوره زمامداری طاهر بن عبدالله مصادف بود با پریشانی اوضاع دستگاه خلافت عباسی در بغداد. این پریشانی بیش از همه معلول قدرت‌گیری غلامان ترک و دخالت‌های گاه‌وبیگاه آنان در همه امور مرتبط با دستگاه خلافت حتی عزل و نصب خلیفه بود. بدیهی بود پریشانی اوضاع بغداد می‌توانست به میزان چشمگیری بر ثبات و پایداری امارت طاهریان هم مؤثر واقع شود.

این وضعیت نابسامان میراثی بود که به محمد بن طاهر واپسین امیر طاهری رسید. اوضاع پریشان بغداد و نیز شورش‌های مکرر طبرستان و سیستان، به علاوه شخصیت بی‌توجه و غافل محمد بن طاهر از جمله عواملی بود که به زوال نهایی امارت طاهریان انجامید. اما ضربه نهایی را یعقوب لیث صفاری وارد آورد. یعقوب، سرسلسله دودمان صفاریان سیستان،

در کنار غفلت و بی‌کفایتی امیر طاهری، گام‌های ترقی را یکی‌یکی برداشت و خیلی زود به رقیبی جدی و بزرگ برای امارت طاهری در نیشابور بدل شد. رقیبی که در رویارویی نه‌چندان دشوار و سخت، محمد بن طاهر را به تسلیم واداشت و با به بند کشیدن او مهر پایانی زد بر بیش از نیم قرن امارت طاهریان در خراسان. روایت فرود و سقوط دولت نیمه‌مستقل طاهری در خراسان بزرگ در پنجمین فصل کتاب آمده است.

اما گذشته از سیاست، اقتصاد و نظام، طاهریان از منظر فرهنگ و علم و ادب نیز حایز اهمیت فراوان‌اند. این اهمیت به‌ویژه در دورهٔ عبدالله بن طاهر بیش از هر زمان دیگری جلب توجه می‌کند. گویی او می‌خواست با انتقال مراکز علمی-تمدنی از بغداد به خراسان، بغدادی کوچک در خراسان بنا کند. البته تلاش‌های فرهنگی و ادبی دیگر امیران طاهری نیز خالی از اهمیت و توجه نیستند. توصیف این تلاش‌ها در ششمین فصل کتاب آمده است.

در آخر ضروری است یادآوری کنم که متن پیش رو به همت و با حمایت مدیر محترم انتشارات ققنوس به انجام رسیده است. در واقع پیشنهاد نخستین این پژوهش را دوست و همکار بسیار گرامی جناب آقای دکتر بهزاد کریمی مطرح کردند و بدون تردید با بیشترین حمایت‌ها از سوی ایشان نیز همراه بود. زحمت ویراستاری چندبارهٔ متن نیز بر دوش سرکار خانم پریسا صیادی ویراستار محترم انتشارات ققنوس بوده است. در این جا کمترین وظیفهٔ من سپاس و قدردانی از زحمات این عزیزان خواهد بود. با وجود این، مسئولیت همهٔ آنچه در متن کتاب آمده بر عهدهٔ مؤلف است.

در کنار همهٔ کمک‌های صمیمانه، بدون صبوری و شکیبایی همسر و فرزند خردسالم امکان به انجام رسیدن کار هرگز فراهم نمی‌گردید. بر خود لازم می‌دانم قدردان این صبوری و شکیبایی باشم.

امیرحسین حاتمی

فروردین ۱۳۹۷





## اسلام در ایران

ایرانیان در درازای تاریخ هزاران ساله خود تحولات و دگرگونی‌های سرنوشت‌ساز بی‌شماری پشت سر گذاشته‌اند. تحولاتی که هر کدام به سهم خود نتایج و پیامدهای مهمی به همراه داشتند. اما بی‌تردید اسلامی شدن ایران جزو بنیادی‌ترین تحولاتی بود که رخ داد؛ یک «دگرگونی بزرگ». تحولی که زندگی ما ایرانیان را در همه شئون سیاسی و نظامی تا اقتصادی و اجتماعی و بیش از همه مذهبی دچار تغییراتی ژرف و شگرف ساخت. این تغییرات چنان عمیق و بنیادی بود که تا اندازه زیادی پیوند ایرانیان را با دنیای باستانی خود گسست و جهانی تازه برای آنان آفرید. جهانی که در آن دیگر نه در مذهب و اجتماع مستقل بودند و نه در سیاست و حکومت. فرهنگ البته داستانی دیگرگونه داشت. ایرانیان در مواجهه با اعراب مسلمان شاید تنها قوم مغلوبی بودند که حتی پس از مسلمان شدن و از دست دادن استقلالشان، فرهنگ خود را از دست ندادند؛ فرهنگ به معنای زبان، ادبیات، خلیقات، آداب، رسوم و ذهنیات ایرانی. این فرهنگ غنی میراث ایرانِ عصر ساسانی در اوج شکوفایی و بالندگی‌اش بود.

تاریخ ایران در عصر ساسانی یکی از درخشان‌ترین اعصار خود را از جنبه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تجربه کرده است. به همین دلیل از این دوره تاریخی تصویری درخشان در منابع مرتبط ترسیم شده است. این تصویر درخشان تا اندازه زیادی به واقعیت نزدیک است، اما بازتاب دهه‌های پایانی این دوره باستانی نیست. در واقع پایان دوره ساسانی فاصله‌ای بسیار زیاد با شکوه و بالندگی این سلسله در دوره‌های میانی آن داشت. نظام سیاسی ساسانی در این سال‌های واپسین نه واجد آن شور و هیجان نخستین بود و نه دیگر انگیزه‌ای برای احیای عظمت هخامنشی داشت و نه عدالت انوشیروانی چندان برایش مهم بود. این نظام در این زمان از لحاظ ساختاری دچار مشکلاتی شده بود که

سقوطش را تا حد زیادی اجتناب‌ناپذیر کرده بود، در واقع علت اصلی سقوط ساسانیان را باید در ساختار قدرت آن جستجو کرد. این ساختار علاوه بر آن‌که قادر نبود در روابط میان نهادهای صاحب نفوذ تعادلی پایدار ایجاد کند، حتی نتوانست با تغییر و انجام اصلاحات، تعادل خود را حفظ کند. در حقیقت در حالی که اصلاحات و تغییرات انوشیروان برای حل آرام و به دور از خشونت مشکلات طراحی و اجرا می‌شد، اما چون با این اصلاحات ارکان نظام ساسانی هماهنگی و همسازی جدیدی از خود نشان نداد، کشمکش همچنان ادامه یافت و تعادلی جدید جایگزین نظم قبلی نشد و در چنین محیط نامطمئنی، هم پادشاه و هم اشراف و شاهزادگان هر لحظه از توطئه‌های یکدیگر در هراس بودند. از سوی دیگر، تشکیل نیروی نظامی وابسته به دربار در دوره انوشیروان که برای حل بحران‌های داخلی و خارجی طراحی و سازماندهی شده بود، به مشکلی بزرگ تبدیل شد و به همراه سیاست دینی آنان، که مبتنی بر ترویج و تحمیل شریعت رسمی بود موجبات تخریب همه‌جانبه ساختار سیاسی ساسانیان را فراهم کرد. با این وصف، حتی اگر اعراب مسلمان هم نیامده بودند، دولت ساسانی هر لحظه محتمل بود با ضربه‌ای نه‌چندان سهمگین از پای درآید.

به همین سبب دولت ساسانی پس از انوشیروان، به رغم شکوه و عظمت ظاهری‌اش، به سرعت رو به زوال و پریشانی می‌رفت. در پایان سلطنت انوشیروان، ایران وضعی به شدت متزلزل داشت. سپاه یاغی و بخشی از روحانیت فاسد بود. فساد که در سازمان روحانیت پدیدار شده بود، از قدرت و نفوذ موبدان برمی‌خاست. تشتت و اختلاف در عقاید و آرا پدید آمده بود و برخی از موبدان در ریا و تعصب و دروغ و رشوه غرق بودند. مزدک و پیش از او مانی برای آن‌که تحولی در اوضاع روحانی و دینی پدید آورند به تلاش‌هایی دست زدند، اما نتیجه‌ای نگرفتند. کار مزدک با مقاومت روحانیون و مخالفت سپاهیان مواجه شد و فتنه و تباهی به بار آورد. رأی و تدبیر انوشیروان که با خشونت بسیار همراه بود این فتنه را به ظاهر فرونشاند، اما عدالتی که در تاریخ و افسانه به او نسبت داده شده نیز نتوانست ریشه‌ی ظلم و ستم را برکند. از این رو، با مرگ او باز روحانیون و سپاهیان به وضع نابسامان گذشته بازگشتند.

سلطنت کوتاه هرمز با مخالفت روحانیون و سپاهیان به سر آمد و خسرو پرویز هم با آن‌که در جنگ‌ها به کامیابی‌هایی رسیده بود، اما اشتغال به عیش و عشرت او را از پرداختن و

انتظام بخشیدن به امور پریشان کشور بازداشت. جنگ‌های بی‌پایان او نیز با آن همه تجملی که گرد آورده بود، جز آن‌که خزانه مملکت را تهی کند نتیجه‌ای نداد. سلطنت خسرو پرویز هم دست‌آخر با قتل او به دست فرزندش، شیرویه، به پایان رسید. فتنه‌ای هم که دست شیرویه را به خون پدر آلوده ساخت، عمدتاً از نیرنگ روحانیون و سپاهیان بود. و از آن پس این دو طبقه پرنفوذ چنان سلطنت را بازیچه خویش کردند که دیگر از آن جز نامی نمانده بود. سرداران بزرگ سپاه، مانند شهربراز و پیروز و فرخ هرمزد همان راهی را پیش گرفتند که پیش از آن‌ها بهرام چوبین رفته بود، و هر یک چند صباحی تخت و تاج را غصب کردند.

اردشیر خردسال پسر شیرویه، و پوران‌دخت و آذرمدخت را هم یارای آن نبود که با نفوذ و مطامع سرداران مقابله کنند. چند تن دیگر هم که بر این تخت سست و لرزان و بی‌ثبات نشستند، یا کشته شدند یا از تخت سلطنت به زیر کشیده شدند. یزدگرد و اسپین بازمانده تاجدار ساسانی نیز کاری از پیش نبرد و گرفتار سرنوشت شوم و بدفرجامی شد که دولت و ملک ساسانیان را یکسره از میان برد. سپاهیان یاغی و روحانیون فاسد هم در اندیشه مملکت‌داری نبودند و جز سودجویی و کامرانی خویش اندیشه‌ای دیگر نداشتند. پیشه‌وران و کشاورزان نیز که بار سنگین مخارج آنان را بر دوش داشتند، سودی در حفظ این اوضاع برای خود نمی‌دیدند. بنابراین مملکت بر لبه پرتگاه رسیده بود و فقط ضربه‌ای کافی بود تا نظام سیاسی آن را به زیر بکشد. این ضربه را اعراب تازه‌مسلمان وارد آوردند.

در همان زمان که ضعف و سستی نظام سیاسی، ایران عصر ساسانی را به مرز فروپاشی رسانده بود، ظهور دین جدید و پیام پیغمبر خاتم جانی تازه در شبه جزیره عربستان دمید و عرب جاهلی و متشتت را به راه آورد و منسجم کرد و در مسیر خودباوری انداخت. پیام دین جدید همه جهان را به برابری و نیکی و برادری فرامی‌خواند و از شرک و نفاق و جور و بیداد نهی می‌کرد. نه تنها اعراب جاهلی که زندگی‌شان مملو از جور و تطاول و شرک و فساد بود، بلکه ایران و روم نیز که رسم و آیین دیرینشان دستخوش اختلاف و تعصب روحانیان شده بود، در آن روزگار به چنین پیام تازه‌ای نیاز داشتند و آن را مژده‌رهایی تلقی می‌کردند. اما این پیام تازه، بیش از همه، عرب جاهلی را که از ناآگاه‌ترین و پراکنده‌ترین مردمان بودند، به سوی وحدت و تعالی کشانید.

گذشته از این، اسلام که عنوان دین و پیام تازه بود، از همان آغاز نشان داد قصد ندارد

در حصار تنگ و کوچک شبه جزیره باقی بماند. محمد (ص)، آورنده این دین تازه، پیامش را جهانی می دانست. به همین سبب او حتی پیش از آن که مکه و طائف را فتح کند و تمام شبه جزیره را مطیع سازد، به خسرو پرویز و هراکلیوس نامه نوشت و آن‌ها را به آیین خود فراخواند. زمانی که خسرو از خشم و نخوت نامه را پاره کرد، اعراب تازه مسلمان دریافتند که ابلاغ پیامشان به مردمان بیرون عربستان جز جنگ راهی دیگر ندارد. اما فتح مکه، رحلت پیامبر اسلام و درگیری‌های داخلی در دوره ابوبکر، شروع جنگ با ایران را نزدیک به یک دهه به تأخیر انداخت. اما با به خلافت رسیدن عمر بن خطاب، اوضاع برای اعراب بیش از هر زمان دیگر مساعد به نظر می‌رسید. اوضاع ایران آشفته‌تر و پریشان‌تر شده بود. یزدگرد سوم بر تخت نشسته بود، اما سپاهیان و موبدان از دسیسه‌چینی و شرانگیزی دست نکشیده بودند و آن‌قدر مشغول این امور بودند که متوجه خطر بیخ گوششان نبودند. سرداران مسلمان عرب که دین تازه انگیزه و توانشان را صدچندان کرده بود بین سال‌های ۱۵ تا ۲۰ ه.ق طی نبردهای متعدد (مهم‌ترینشان قادسیه و نهاوند) کار نظام ساسانی را یکسره کردند و ابتدا بر مداین مرکز ساسانی سیطره یافتند و سپس آهسته و پیوسته و شهر به شهر و روستا به روستا به داخل ایران پیش راندند. تا سه دهه بعد یعنی تا سال ۵۰ ه.ق تقریباً همه سرزمین‌های ایران تاریخی بجز چند ناحیه کوچک در گیلان و مازندران به دست اعراب مسلمان فتح شد و همزمان فرایند جایگزینی دین اسلام به جای آیین زرتشتی نیز تکمیل شد. شورش‌های متعدد مردمی هم نتوانست مانعی جدی بر سر راه تکمیل این فرایند ایجاد کند.

البته همه عوامل شکست سنگین ایرانیان از اعراب مسلمان و سرعت شگفت‌آور مسلمان شدن ایرانیان به جنبه‌های سیاسی محدود نمی‌شد. از نظر مذهبی و اجتماعی هم جامعه ایران آمادگی چنین رویدادی را داشت. گزارش‌هایی از وجود فرقه‌های مختلف زرتشتی در اواخر دوره ساسانی، نشان‌دهنده وجود تفرق و تشتت در این آیین رسمی است. همچنین شک و تردید در مورد عقاید موجود و بی‌میلی به باورهای کهن، از دیگر تغییرات مهمی بود که در نگرش مردم این دوره پدید آمده بود که خود حاصل برخورد افکار و نیز شرایط جدید بود. از سوی دیگر جریان‌های عقلی و فلسفی یونان در ادوار پایانی دوره ساسانی در اعتقادات کهن و رسمی بی‌تأثیر نبود. رواج روزافزون اندیشه



ایوان مداین، کاخ پادشاهان ساسانی در تیسفون که به تصرف اعراب درآمد.

زُروانی نیز که اعتقاد به جبر و تقدیر را در اذهان عمومی رسوخ می‌داد، به گونه‌ای بود که همراه با رشد تفکر بدبینی به دنیا، محتوای برخی از رساله‌ها و اندرزنامه‌های این دوره را به خود اختصاص داد. زهد و کناره‌گیری از دنیا نیز که نشانی از تأثیرات آیین‌های عرفانی بر مردم ایران بود، شور و هیجان نخستین را از میان برد و یأس و سرخوردگی را جایگزین آن کرد. اعتقاد به جبر و تقدیر چنان شیوع یافته بود که حتی در سخنان پادشاهی چون خسرو پرویز هم نشانی از آن یافت می‌شد.<sup>۱</sup>

در شریعت رسمی، بیش از اعتقاد و اندیشه، به اعمال و رسوم توجه می‌شد و مردم از گهواره تا گور درگیر مقررات دست و پاگیر مذهبی بودند و هر فرد در طول شبانه‌روز بر اثر اندک غفلت و بی‌توجهی دستخوش گناه و گرفتار پلیدی می‌شد. تصلب و قشری‌گری مذهب رسمی همراه با رسوم و آیین‌های خشک و خسته‌کننده که از احکام رنج‌آور و

۱. برای این سخنان بنگرید به محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، ۱۳۶۹، ج ۲، صص ۷۴۱ به بعد.

بیهوده سرشار شده و تأثیر خود را از دست داده بود، از دیگر اسباب گرایش به اسلام قلمداد شده که سادگی آیین و بی‌اعتبار کردن خون، تخمه و نژاد و امتیازات نیاکان از ویژگی‌های برجسته آن بود.

با وصف آنچه گفته شد گرویدن به اسلام در شهرهای آذربایجان، خوزستان و سیستان اغلب داوطلبانه و عاری از تحمیل بود. در آن نواحی، اسلام معمولاً در نتیجه فعالیت‌های مبلغان انتشار یافت که در میان خانواده‌ها و طایفه‌ها تبلیغ دینی می‌کردند. البته بیشتر مردم سیستان و آذربایجان به دلیل این‌که از مرکز خلافت دور بودند، توانستند تا اواسط دوران عباسی زرتشتی بمانند. در این زمینه ما هیچ شاهدی از میزان گرایش به اسلام در جریان جنگ‌های ایران و اعراب در دست نداریم و همچنین شاهدی که نشان دهد لشکریان اسلام در دعوت مردم به دین اسلام اعمال فشاری کرده باشند، بنابراین گرویدن دسته‌جمعی زرتشتیان به اسلام نمی‌تواند معلول جبر و فشار مسلمانان بوده باشد، بلکه باید علت دیگری داشته باشد. علت تغییر سریع دین، در مورد مناطق شمال شرقی ایران، که در آن زمان از لحاظ فرهنگی نسبت به سایر مناطق این سرزمین برتری نسبی داشت، در درجه اول، کوشش برای حفظ موقعیت اجتماعی‌شان بوده است. علت دیگر آن نیز این بود که، با در هم شکستن شاهنشاهی ساسانیان، سازمان روحانیت، که با سلسله‌مراتب دقیق منظم شده بود، در هم ریخت و به دنبال آن نیز دین زرتشت که دین رسمی دولت بود رو به اضمحلال گذاشت، زیرا مقام صدارت آنان، که در برابر سازمان اداری اعراب اسماً وظیفه ریاست را عهده‌دار بود، دیگر هیچ‌گونه قدرت و مرجعیت دینی نداشت و کار عمده آن به جمع‌آوری وجوه محدود شده بود. سبب اصلی این ضعف آن بود که چون دین زرتشت در مقام دین رسمی دولت پیوسته از حمایت اساسی حکومت ساسانیان برخوردار بود، نتوانسته بود راه و روش استقلال و بی‌نیازی از پشتیبانی دولت را بیاموزد؛ برعکس کلیسای مسیحی در شرق که از دیرباز در نبرد با دولت روم شرقی یا دولت ایران، خود را به صورت یک دستگاه مستقل و مرجع نیرومندی در آورده بود و توانست پایدار بماند.<sup>۱</sup> به این ترتیب، آیین نو طبقات مختلف پیروان زرتشت را اندک‌اندک به اسلام جذب

۱. برتولد اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: علمی و فرهنگی، ج ۱، ۱۳۷۹، صص ۳۳۸-۳۳۹.

کرد. گذشته از این، امید رهایی از جزیه (مالیات ویژه زرتشتیانی که همچنان بر آیین خود مانده بودند) و نیل به مساوات و برابری با مسلمانان عامل عمده‌ای در گرایش مردم عادی به اسلام بود. با وجود این، کسانی که همچنان بر آیین پدران خود ماندند و پرداخت جزیه و شروط آن را پذیرفتند در زمره سایر اهل کتاب به طور رسمی نزد مسلمانان از اهل ذمه تلقی شدند. با این حال، برخورد مسلمانان با آن‌ها برحسب سیاست خلفا و عمال آن‌ها تفاوت می‌کرد. در اوایل دوره فتوحات اسلامی اگرچه گهگاه طرفین عهد ذمه را نقض می‌کردند، عمدتاً روابط دو طرف مبتنی بر حسن تفاهم بود. در دوره خلفای راشدین، بیشتر ایرانیان یا مسلمان شدند یا با پرداخت جزیه و خراج در کنار اعراب فاتح زندگی نسبتاً مسالمت‌آمیزی داشتند. سیر حرکت اعراب به داخل ایران هم بیشتر صلح‌آمیز بود. در این دوره رتق و فتق امور به عهده حکام محلی ایرانی و دهقانان بود. در این دوره میزان مالیات‌های پرداختی هم تقریباً معادل با دوره ساسانی و حتی گاه کمتر از آن بود.<sup>۱</sup> با روی کار آمدن امویان، این وضع به کلی دگرگون شد. عمال اموی و خلفای آنان



□ قلمرو امویان در قرن دوم ه.ق

۱. عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴، ص ۳۱.

برخلاف دوره قبلی در روابط خود با عناصر غیرعرب به طور بارزی از مقتضای عدالت و آنچه مساوات اسلامی خوانده می‌شد منحرف شدند. چنان‌که در مقایسه با دوره خلافت در مدینه، حکومت دمشق (امویان) جز نوعی ارتجاع و واکنش شرک جاهلی در مقابل اسلام چیزی نبود. در واقع حکومت اموی نه تنها تفاوتی با اشرافیت جاهلی عرب پیش از اسلام نداشت، بلکه متأثر از سنت سیاسی سرزمین‌های مفتوح به‌ویژه روم و ایران بود. حاکمان اموی که نزدیک به یک سده خلافت و به عبارت دقیق‌تر سلطنت کردند، عمدتاً فرمانروایانی فاسد، جائز و هوسران بودند که اشتغال خاطرشان هم بیشتر شاهد و شراب و شکار بود. نتیجه حکومت این حاکمان هم چیزی جز احیای تعصبات جاهلی در میان قبایل عرب، کنار گذاشته شدن سنت مساوات و برابری طلبی اسلامی، در پیش گرفتن سیاست تبعیض نژادی و موالی خواندن ایرانیان مسلمان نبود. آنان موالی را تهدید، و حقوق اسلامی و انسانی‌شان را تضییق و آن‌ها را در ردیف بردگان آزاد شده تلقی می‌کردند. در این زمان ایرانیان ناگزیر سکوت پیشه کرده بودند.

این سیاست مبتنی بر تبعیض آشکار اندکاندک ایرانیان مسلمان را با حکومت اموی به مخالفت علنی واداشت و سبب شد با گروه‌های مخالف خلافت اموی مانند شیعیان و خوارج پیوند یابند. نخستین و جدی‌ترین این قیام‌ها، که همراهی تعداد بی‌شماری از موالی را با خود داشت، قیام مختار بن ابی عبیده ثقفی بود. عصیان‌های کوچک‌تر مانند قیام زید بن علی و فرزندش یحیی بن زید هم از جمله شورش‌هایی بود که همراهی ایرانیان را با خود داشت. اما مهم‌ترین حضور ایرانیان در قیام‌های ضد اموی، پذیرش دعوت عباسیان از سوی مردم خراسان بود. عباسیان که دعوت پنهانی خود را حدود سال ۱۰۰هـ.ق از «حمیمه» در شام و با شعار «الرضا من آل محمد» آغاز کرده بودند، از همان ابتدا می‌دانستند که دعوت آنان در شام، عراق یا شبه جزیره عربستان موفقیت چندانی به همراه نخواهد داشت و تنها در خراسان بزرگ می‌توانند امیدی به پیروزی داشته باشند. دل اهل مدینه و مکه بیشتر با خلیفه اول و دوم، در بصره با خلیفه سوم، و در کوفه با علی (ع) بود. شام نیز به طور سنتی پایگاه امویان قلمداد می‌شد. همچنین وجود موالی و نومسلمانان بسیار در خراسان، وجود اختلاف میان قبایل عرب مستقر در آنجا و عدم انسجام آنان، دوری از مرکز خلافت و نیز وجود زمینه‌های هواداری از خاندان پیامبر



(آل محمد) عواملی بود که خراسان را برای آغاز دعوت علنی عباسیان مساعد کرده بود. در تمام مدتی که امام عباسی در شام دعوت پنهانی را رهبری می‌کرد، داعیان و مُبَلِّغان عباسی در عراق و خراسان با صبر و حوصله تمام، کار تبلیغی علیه نظام اموی را پیش می‌بردند. یکی از مشهورترین این داعیان، بُکیر بن ماهان بود. بکیر در سال ۱۲۴ ه.ق زمانی که از یکی از سفرهایش از خراسان به کوفه بازمی‌گشت، به دستور حاکم اموی کوفه بازداشت و زندانی شد. اما در زندان با عیسی بن معقل عَجلی آشنا شد و او هم که خود تمایلات شیعی داشت، به دعوت جدید جلب شد. در همین زمان بود که یک مولای جوان که بعدها به ابومسلم خراسانی مشهور شد، به بکیر و دعوت عباسی پیوست. ابومسلم همانند بسیاری دیگر از قهرمانان تاریخی، سال‌های نخستین زندگی‌اش در هاله‌ای از ابهام و افسانه مانده است. اما در ایرانی‌الاصل بودن او تردیدی نیست. ابومسلم خیلی زود در دستگاه امام عباسی مقبول واقع شد و ارتقا یافت. کمی بعد به دستور امام عباسی، وظیفه خطیر اعلام و آغاز دعوت علنی از خراسان بر دوش او نهاده شد.

مأموریت او در آغاز تهیه مقدمات بود برای آشکار کردن نهضتی که در مدت بیست سال دعوت مستمر، اسباب آن به شکل پنهانی تدارک دیده می‌شد و در این زمان با شروع ضعف و اختلاف در دولت اموی و همچنین با گسترش اختلافات بین اعراب خراسان، زمان مناسب برای علنی کردن آن فرارسید. ابومسلم به خراسان آمد و خیلی زود کار دعوتش بالا گرفت و انبوهی از خراسانیان که به «سیاه‌جامگان» مشهور شدند، به گردش جمع شدند. نهضت سیاه‌جامگان از خشم و نفرت نسبت به امویان و نیز اعراب مایه می‌گرفت. بدون شک نفرت از ستم و جور حکام اموی و نیز شاید شور وطنی و احساسات قومی محرک اصلی آنان بود. عباسیان هم که از اواخر دوره اموی آرزوی خلافت در سر داشتند، از این حس بدبینی و کینه‌توزی خراسانیان نسبت به اعراب استفاده کردند و آن‌ها را برضد خلافت امویان برانگیختند. از همین روست که گفته شده ابراهیم، امام عباسی، وقتی ابومسلم را به خراسان فرستاد، به او نوشت که در خراسان هر کس را که به عربی سخن می‌گوید، بکش و از اعراب مضر کسی زنده مگذار. از این گفته پیداست، انگیزه اصلی سیاه‌جامگان، دشمنی با ستمکاران عرب و اموی بوده و عباسیان هم از همین راه، آنان را به یاری خود واداشتند. با این حال، در باب انگیزه و هدف اصلی ابومسلم نمی‌توان نظر روشنی داد. در این

زمینه، محققان تحلیل‌های متعددی ارائه کرده‌اند که هر کدام نیز مبتنی بر قراین و شواهدی تأمل‌برانگیز است: تحلیل‌های ناسیونالیستی انگیزهٔ ابومسلم را ملی و قومی و هدف عمدهٔ او را احیای حکومت ساسانی یا دست‌کم برقرار ساختن حکومت ایرانی و ملی می‌داند، تحلیل‌های مذهبی بر انگیزهٔ مذهبی و گرایش ابومسلم به تشیع به مفهوم عام آن تأکید می‌کند. برخی نیز به قدرت‌طلبی‌ها و فرصت‌طلبی‌های شخصی ابومسلم اشاره کرده‌اند. با وجود همهٔ این مسائل، نمی‌توان انکار کرد که ابومسلم از احساسات میهنی و مذهبی خراسانیان در جهت پیشبرد اهداف خود و امام عباسی بیشترین بهره را برد.

ابومسلم در سال ۱۲۹ ه.ق دعوت عباسی را در مرو آشکار کرد و علناً بر دولت اموی شورید. در خراسان کار او پیشرفت زیادی کرد. در مدتی کوتاه همهٔ ناراضیان، ستمدیدگان و مخالفان زیر بیرق او گرد آمدند. می‌گویند در یک روز از شصت روستا از روستاهای مرو، مردم به یاری او پیوستند. ابومسلم نخست مردم خراسان را بی‌آن‌که نام امام خاصی را ذکر کند، به بیعت با یکی از بنی‌هاشم دعوت می‌کرد. این‌گونه دعوت را در آن زمان دعوت به رضا می‌خواندند. مردم هم بیعت می‌کردند که با هر کس از بنی‌هاشم که همگان بر او اتفاق کردند، هم‌داستان باشند. در ادامه ابومسلم توانست با بسیج خراسانیان و بعدها ایرانیان مرکز و غرب ایران، شهر به شهر و قریه به قریه، به سمت شام پیشروی کند و هر بار سپاهیان نصر بن سیمار، واپسین والی اموی خراسان، را به عقب راند. با کشته شدن آخرین والی اموی خراسان، مروان بن محمد (مروان حمار)، واپسین خلیفهٔ اموی، خود به میدان آمد و در سال ۱۳۲ ه.ق در ناحیهٔ زاب واقع در سرزمین موصل امروزی، با سپاه‌جامگان به رهبری ابومسلم درافتاد. نبرد زاب آخرین ضربه بود بر پیکر فرسودهٔ خلافت اموی. با کشته شدن مروان، خلافت اموی پس از نزدیک به یک قرن به سعی و همت ایرانیان و به رهبری فردی ایرانی (ابومسلم خراسانی) به پایان رسید.

با مرگ مروان، ابوالعباس سفاح در مقام نخستین خلیفهٔ عباسی، خطبه خواند. اما کمی بعد درگذشت و برادرش منصور به خلافت رسید. بدین‌سان با احیای یک دولت تازهٔ اسلامی که پایه‌هایش بر دوش موالی بود، امیدهای تازه‌ای پیدا شد برای رهایی از ستم‌ها و تبعیض‌های عهد اموی در امور مختلف، از جمله پرداخت جزیه و خراج و انواع عوارض بی‌نام و ظالمانه. اما خیلی زود تجمل‌گرایی دربار خلفا و احیای کشمکش‌های پرهزینه و

غالباً داخلی که اساس برنامه دولت جدید شد، این امید را بر باد داد و البته برنامه جدید کنار گذاشتن تدریجی موالی و کسانی را که موجد و رهبر واقعی این نهضت انقلابی بودند نیز اجتناب‌ناپذیر کرد. مشکل عمده موالی و خراسانیان که عامل همکاری با ابومسلم در مبارزه با امویان بودند حل نشد و مسئله جزیه و خراج ظالمانه عصر اموی همچون میراث شومی به عباسیان رسید، که پیش از این با اندکی تغییر از دولت ساسانی به امویان رسیده بود، و این میراث شوم نگذاشت مالیات‌دهندگان طلوع یک دوره واقعی عدالت را با آغاز فتوح اسلامی در سرزمین خویش احساس کنند.

رویداد غم‌انگیز دیگری که مانع شد خراسانیان آن‌گونه که شایسته و بایسته بود از قدرت تازه سهمی داشته باشند قتل ابومسلم بود. با پیروزی عباسیان و تأسیس خلافت تازه، خراسان که کانون اصلی انقلاب عباسی بود، مدتی در قبضه رهبر واقعی این انقلاب (ابومسلم) باقی ماند. اما در این جا نیز پایه‌گذاران و رهبران انقلاب نخستین طعمه آن شدند. در واقع بلافاصله پس از سقوط خلافت اموی، موقعیت و جایگاه ابومسلم به‌ویژه در خراسان موجب نگرانی منصور شد، چون او فرمانده خراسانی را به چشم رقیبی قدرتمند می‌دید. حیثیت و اعتبار روزافزون ابومسلم و رفتار گاه متکبرانه‌اش با خاندان عباسی، و از همه مهم‌تر تمایل جدی ابومسلم به بازگشت به خراسان هم بر این نگرانی می‌افزود. آیا ابومسلم در اندیشه استقلال خراسان بود؟ پاسخ به این پرسش چندان آسان نیست، اما بی‌تردید با توجه به نقشی که ابومسلم در پیروزی انقلاب داشت، نمی‌توانست به چیزی کمتر از حکومت بر خراسان قانع باشد. سرانجام، خشم و نگرانی منصور دام فریبی پیش راه ابومسلم نهاد و او را به نیرنگ به قتل رساند و بدین‌سان، انقلابی خراسانی که نزدیک بود سکوت یکصدساله ایرانیان را بشکند، ناتمام ماند و در همان آغاز راه در نطفه خفه شد.

اما ابومسلم واقعاً چه می‌خواست و چه خیالی در سر می‌پروراند؟ از روی منابع و شواهد موجود نمی‌توان به درستی به آن پی برد، اما ظاهراً بیم و نگرانی منصور عباسی از او بی‌مورد نبوده است. در هر حال قیام او را آغاز رستاخیز ایران می‌توان به شمار آورد. در حقیقت ابومسلم با برانداختن حکومت جبار اموی، رؤیای برتری نژاد عرب را از پیش چشمان خواب‌آلوده اعراب محو کرد و در برابر جلوه ذوق و هوش ایرانی در سازمان سیاسی و اجتماعی اسلام راه‌های تازه‌ای گشود. و بدین‌گونه اگرچه آرزوهای بلند ابومسلم همه برآورده

گزارش دینوری از قتل ابومسلم به دست منصور: «چون ابومسلم به رومیه (شهری نزدیک مداین) رسید پیش منصور رفت، منصور برخاست و او را در آغوش کشید و از بازگشت او اظهار شادی کرد و به او گفت نزدیک بود بروی پیش از آن که تو را ببینم و آنچه می خواهم به تو بگویم. اکنون برخیز و رخت سفر از تن درآر و فرود آی تا خستگی سفر از تن تو بیرون رود. و ابومسلم به قصری که برای او آماده کرده بودند رفت و یارانش هم اطراف آن قصر منزل کردند. سه روز چنین گذشت که ابومسلم هر روز با مرکوب خود وارد قصر منصور می شد و همچنان سواره تا کنار تالاری که منصور در آن می نشست می رفت، آن گاه پیاده می شد و مدتی پیش او می نشست و در امور با یکدیگر مشورت می کردند. روز چهارم منصور فرمانده پاسداران خود و سالار شرطه و فرمانده سواران را احضار کرد و دستور داد در حجره ای کنار تالار کمین کنند و گفت هرگاه سه بار دست بر هم زدم برون آید و ابومسلم را قطعه قطعه کنید. به پرده دار هم دستور داد چون ابومسلم وارد شد شمشیرش را بگیرد. همین که ابومسلم آمد پرده دار شمشیرش را گرفت ... منصور با او به تندی و درشتی سخن گفت. ابومسلم گفت: 'ای امیر مؤمنان! آیا رنج بسیار و قیام من و شب و روز زحمت کشیدن مرا فراموش کرده ای تا توانستم این پادشاهی را برای شما روبه راه کنم.' منصور گفت: 'ای پسر زن ناپاک! به خدا سوگند اگر کنیزکی سیاه به جای تو قیام می کرد می توانست همین کار را انجام دهد که خداوند دوست می داشت و اراده فرمود دعوت ما خاندان پیامبر را آشکار فرماید و حق ما را به ما برگرداند ...' در این هنگام منصور سه بار دست بر هم زد و آنان که در کمین بودند با شمشیر بیرون آمدند و چندان او را زدند که بر جای سرد شد، منصور داد او را در گلیمی پیچیدند و گوشه تالار نهادند.» (احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی، ۱۳۶۶، صص ۴۲۱-۴۲۳)

نشد، قسمتی از آن جامه عمل پوشید. آیا می توان گفت که شکست نهاوند (فتح الفتوح اعراب) را ایرانیان در جنگ زاب جبران کرده اند؟ این پرسشی است با پاسخی نه چندان روشن. با شکست مروان حمار در زاب، بنیاد دولت اموی برافتاد و این خود از آرزوهای نهانی ابومسلم بود. دیری نگذشت که در نزدیک خرابه های تیسفون (مداین)، بغداد بنا شد و خلافت تازه ای با کمک ایرانیان روی کار آمد که در آن همه چیز یادآور اوج شکوه دوران ساسانی بود. و شاید این گفته درست باشد که خلفای عباسی، ساسانیانی بودند با خون عربی.<sup>۱</sup> اما پیامدهای قتل ابومسلم به آسانی گریبان خلفای عباسی را رها نکرد. به فاصله اندکی

۱. عبدالحسین زرین کوب، دو قرن سکوت، تهران: دنیا، ۱۳۵۲، صص ۱۴۶-۱۴۸.

از کشته شدن ابومسلم، در سراسر خراسان شورش‌هایی آغاز شد که غالباً خونخواهی ابومسلم را بهانه‌ی جلب ناراضیان این منطقه برای مبارزه با خلفای عباسی قرار می‌داد. یکی نهضت سنباد بود، سنباد از یاران ابومسلم به شمار می‌رفت و ظاهراً از تمایلات مزدکی هم به دور نبود. این که سنباد تقریباً بلافاصله پس از قتل ابومسلم و تا حدی به بهانه‌ی خونخواهی او قیام کرد، نشان می‌دهد که عناصر غیرعرب و غیرمسلمان خراسان تا چه میزان از این قتل ناگهانی و نیرنگ‌آمیز یکه خورده‌اند. دیگری شورش اسحاق ترک در سال ۱۴۰ ه.ق بود که آن هم تا حدی به بهانه‌ی خونخواهی ابومسلم روی داد و اسباب دردسر خلیفه‌ی عباسی شد. قیام دیگر، شورش استادسیس بود که همانند قیام سنباد عناصر غیرمسلمان را به بهانه‌ی خونخواهی ابومسلم با سایر طبقات ناراضی هم‌داستان کرد. استادسیس مدتی در هرات و بادغیس و سیستان عناصر ناراضی را برضد خلیفه‌ی عباسی شوراند. همچنین در خروج سپیدجامگان مقنع هم که تقریباً سی سال بعد از واقعه‌ی ابومسلم اتفاق افتاد، خاطره‌ی این سردار سیاه‌جامگان خراسان همچنان تا حدی انگیزه و بهانه‌ی مخالفت با خلیفه محسوب می‌شد. البته همه‌ی این قیام‌ها و شورش‌ها به دست عمال خلیفه‌ی عباسی سرکوب شد و به نتیجه نرسید.

قتل ابومسلم گرچه امیدهای ایرانیان را در عرصه‌های سیاسی و نظامی ناامید کرد، اما پایان همه‌چیز نبود. در واقع آمدن خلافت عباسی به جای خلافت اموی برای جامعه‌ی ایرانی دستاوردهای مهمی به همراه داشت. یکی از پیامدهای این جایگزینی، فروکش کردن اختلافات قبایل عرب ساکن خراسان و دیگر نقاط ایران بود که به موازات آن و با سقوط دولت اموی، سلطه‌ی آن‌ها در ایران هم به تدریج از میان رفت و به مرور در جامعه‌ی ایران مستحیل شدند و به این ترتیب، از اهمیت مسئله‌ی نزدیکی و سازگاری با آنان نیز به میزان زیادی کاسته شد. همچنین دولت عباسی برخلاف دولت پیشین، بر برتری قوم عرب متکی نبود و از همین رو دیگر اقوام غیرعرب هم اجازه یافتند در ساختار قدرت هر کدام سهمی و نقشی داشته باشند. در این میان ایرانیان، با توجه به نقشی که در برآمدن خاندان عباسی ایفا کرده بودند، بیش از هر قوم و نژاد دیگر توانستند دست‌کم در یک سده‌ی نخست خلافت عباسی در ساختار سیاسی آن سهم داشته باشند. اما در واقع آنچه نفوذ ایرانیان را در خلافت عباسی تضمین می‌کرد، پیشینه و تجربه‌ی آنان در مسئله‌ی بسیار مهم دیوان‌سالاری

بود، چیزی که اعراب سررشته‌ای از آن نداشتند. دبیران و دیوان‌سالاران ایرانی به سرعت جذب شدند و شالوده ساختار و نظام دیوانی اسلامی را بر مبنای دیوان‌سالاری ساسانی ریختند. گذشته از آن، در دوره نهضت ترجمه بسیاری از متون سیاسی، دیوانی، ادبی و مذهبی ساسانیان به عربی برگردانده شد. همچنین ایرانیان بسیاری در شکل‌گیری نخستین معارف اسلامی از فقه و حدیث گرفته تا تاریخ و فلسفه و کلام نقش بنیان‌گذار داشتند. همه این‌ها سبب شد ایرانیان و خاندان‌های مهم و فرهیخته ایرانی که از جنبه سیاسی و ملی همچنان در لاک سکوت و خاموشی فرو رفته بودند، از منظر فرهنگی و تمدنی نقشی بی‌بدیل در سیر کلی فرهنگ و تمدن اسلامی ایفا کنند. برمکیان بلخی تبار یکی از برجسته‌ترین خاندان‌های ایرانی بودند که در نیمه نخست عصر عباسی، نفوذ و اقتداری بی‌نظیر در دستگاه خلافت یافتند.

به این ترتیب گرچه پس از ورود اسلام به ایران و فتح ایران به دست اعراب مسلمان، دوره‌ای از «خدمات متقابل» ایرانیان و مسلمانان در عرصه‌های فرهنگی، علمی و مذهبی آغاز شد، واقعیت آن است که از نظرگاه سیاسی و نیز «ملی» با اضمحلال حکومت ساسانی و استحاله ایران تاریخی و سرزمینی در خلافت اسلامی، ایرانیان تحت سلطه و سیادت سیاسی-نظامی و اقتصادی اعراب درآمدند. هیچ‌یک از تلاش‌ها، شورش‌ها و عصیان‌های متعدد ایرانیان برای رهایی از این سلطه و سیادت عربی به نتیجه دلخواه نرسید. از همین رو ایرانیان در این زمینه سکوتی درازمدت در پیش گرفتند. این سکوت ملی از همان ابتدای ورود اعراب مسلمان به ایران آغاز و تا بر سر کار آمدن دودمان ایرانی طاهری استمرار داشت. در واقع برآمدن طاهریان در خراسان بزرگ آغازی بود بر پایان این سکوت.

طاهریان هم نظیر بسیاری دیگر از خاندان‌های ایرانی فرهیخته و صاحب نفوذ خاستگاهشان خراسان بزرگ بود. ناحیه‌ای که بدون تردید دست‌کم در سده‌های نخستین اسلامی نه تنها پهناورترین، بلکه مهم‌ترین بخش ایران تاریخی بود. ناحیه‌ای که بسیاری از مهم‌ترین رویدادهای تأثیرگذار در ایران و جهان اسلام در آن منطقه رخ داده و مهم‌تر از همه این‌که نخستین حکومت نیمه‌مستقل ایرانی در دوره اسلامی هم در همان‌جا پا گرفت. از همین رو، شناخت خراسان بزرگ مخاطب را در ترسیم روشن‌تر و دقیق‌تر تصویر حکومت طاهریان یاری می‌دهد.